

زایش من ، انسانیت من و نه اصل و نسب من ! On est être humain par sa NAISSANCE et non par ses ORIGINES !

در عظیم خلوت من ! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست . (فریدون ایل ییگی)
به سراغ من اگر می آئید / نرم و آهسته بیاید / مبدا که ترک بردارد / چینی نازک تنهائی من . (سهراب سپهری)

(گاه روزانه های دیروز ... و امروز)

نشر دیگران



فهرست موضوعی : ادب و هنر تاریخی دینی سیاسی مارکسیستی ویژه نامه ها فهرست الفبائی آمده ها

دیگر نشر : 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17

784

نامه ای از لونی آلتوزر به رئیس دبره + میشل بوسکه : هربرت مارکوزه ، استاد آزادی + ترهائی در باره فونرباخ

اشتراک ویژه

با ارائه کارت تحصیلی ۵ شماره
۳۵۰ ریال

برای اشتراک به مرکز بخش مراجعه نمایند.

xalvat.com

قابل توجه خوانندگان و همکاران

فهرست به کار تنظیم شده، فانی از
کتابخانه حسین بهرنگی:

- ویژه فلسطین
- ویژه کردگان (جمناسیت سال جهانی کودتا)
- ویژه آفریقا
- ویژه آمریکای لاتین.

چنانچه مطالب و اسامی و بررسی ها و
تصاویر چاپی در این زمینه ها در اختیار
دارید، ما را به هرجه پُررسانتر گردن آیدن
روزنامه ها پاری کنید؛ زمان دقیق انتشار هر
یک از این ویژه نامه ها بعداً اعلام خواهد شد.

برای تکمیل پایگانی کتابخانه، در
زمینه تصاویر شخصیت ها و وقایع جهان
سیاست، و علم و هنر پاری شما نیازمندیم.
چنانچه تصاویری در این زمینه ها دارید برای
ما بفرستید.

طرح روی جلد از: ودلان بالورز

کتابخانه

هفته نامه سیاست و هنر

سرپریر: احمد شاملو

با همکاری شورای نویسندگان

توزین و تنظیم: مسعود ابراهیم حقیقی

مکانیات با صندوق پستی ۱۵۰۱۱۲۲ (تهران)

مرکز بخش: تلفن ۸۷۸۸۳۲ (تهران)

مطالب رسیده به هیچ عنوان قابل
استرداد نیست. شورای مدیران در حاک و
اصلاح مطالب آزاد است.

بهای اشتراک:

برای ۵۰ شماره ۴۰۰۰ ریال
برای ۲۵ شماره ۲۲۵۰ ریال
برای ۱۵ شماره در آمریکا ۳۲۵۰ ریال
برای ۱۵ شماره در آمریکا ۴۰۰۰ ریال
که قبلاً در یافت می شود.

خوانندگان اشتراک می توانم مبلغ لازم را
از نزدیکترین شعبه هر یک از بانکها به حساب
شماره ۲۲۰ بانک سپه (شعبه اتی بانک بانک) و
داریز کنند و رسید آن را به جنبه نشانی خود و یا
نید این که میله را از چه شماره می خواهند
بعثانی پستی کتابخانه بفرستند.

شماره های گذشته هفته نامه را می توانید از
کتابفروشی های مقابلی دانشگاه تهران تهیه کنید.

بها ۱۰۰ ریال

۲۲ سال اول
۴۰ شماره ۱۳۵۸

کتابخانه

جمعه

xalvat.com



اول مارس ۱۹۶۷

رژی عزیزم

لایدحسد می‌زنی با چه علاقه‌ئی کتابت، انقلاب در انقلاب را خوانده‌ام. این کتاب به‌نظر من چکیده‌ی نظریاتی را در بر دارد که در ملاقات اکبرمان در پاریس اشاره‌دار بیان کرده‌ای نوشته‌ئی است روشن و جانداره پرشورو به‌نحوی شورانگیز جالب توجه؛ و اگر دریافت من از نظرات درست باشد، این مفاهیم صرفاً ادبی نبوده سیاسی نیز هست. نمی‌دانم در باب مسائلی که مطرح کرده‌ای چه متن‌های منتشر شده‌ئی در کوبا یا آمریکای لاتین هست. با این وصف شک دارم که از چنین مفاهیمی برخوردار باشد و در نتیجه بتواند اینقدر از لحاظ سیاسی مؤثر و پر اهمیت باشد.

باری، پس از مطالعه کتابت، چندان هم خوشنود نیستم. بگذار قوراً بگویم که این ناخیرسندی می‌تواند ناشی از دو عامل باشد: (۱) ناآگاهی من از شرایط سیاسی حاضر در آمریکای لاتین (تنها اطلاعاتم از مقاله‌های پیشین خود توست، همان چند مقاله‌ئی که در لوموند و عصر جدید می‌توان دید و آن چه قبلاً در نطق‌هایش درباره آن گفته است)؛ (۲) این واقعیت که در کتابت دائماً به‌فلان رویداد یا به‌همان حادثه اشاره داری، که بی‌شک خوانندگان از آن‌ها بدخوبی آگاهند. اما برای من کاملاً بی‌معناست (در مورد بی‌شمار پرویدادها یا واقعیت‌هایی اشاره می‌کنی که احتمالاً من چیزی در باب آن نمی‌دانم).

الزبت (به‌قول خودت) «واکنش‌های» مرا نیز به‌عنوان کسی که فعالیت‌ه درگیر قضیه نیست و خارج از گود ایستاده و به‌همین سبب هم از آن در امن و امان است و هم نمی‌تواند به‌روشنی آن را ببیند، به‌این مطلب اضافه کن.

۸۵

کنا-جمعه

سال اول
۲۰ دیماه، ۱۳۵۸
۲۲
xalvat.com

طرح و عکس	مکسیم رودسون
• طرحی از لیدت وارد	آرشد
• طرحی از زاگودینک	تشریح جراتان
• چند طرح از رابو	ج. ان. واکر
مقالات و مقالات	پولسکر انشاری
• آخرین صحنه تقویم	قصه
• آ. براد	• مهربان آمریکائی خدا
• آندیشه‌های تابه‌نگام	• مابون لادنی
• مکسیم گورکی	• م. سنوری
• دامن شهرند	• شهر
• آغاز کهنشانی از خورشید	• عطا به پنجم
• ع. پالانی	• میرزا آقا عسکری
• صیادی در گیش ایه	• تان
• ابراهیم مستاری	• د. آموزگار
• سیاست در خاورمیانه	• دو طبقت شب و بیداری
• کارل لیدن	• تصور تریج
• غلامحسین میرزاصالح	• پرسه در متون
• انقلاب روسیه و غرب	• دو پاسخ خوانندگان
• ای. آج. کار	• آیدولوژی و اندیشه‌های سیاسی معاصر
• نامه‌ئی از لونی آلتوسر به رژی دیره	• غلامحسین میرزاصالح
• هادی انکروبی	• چلو دانشگاه
• نگاهی به الجزایر	• احمد کبیرا
• فرهاد نکور	• صندوق پستی ۱۱۳۲-۱۵
• امیرعلی‌بسم دو آمریکای لاتین	• نقدی بر کتاب عربستان و سلاطین
• دکتر مهدی کاظمی پدندی	
• ترهانی درباره فونریاخ	
• باقر برهام	
• نقدی بر کتاب عربستان و سلاطین	

۱۵۴

مثبت (ایجابی) «بادرخواه» می‌ماند؛ منظورم فقط پرهانی مفهومی^(۱۱) (که مطابق آن مفهوم تناقضی درخود ندارد) نیست، بلکه پرهانی مبتنی بر تحلیل تاریخی در عمق است.

در راه وجود دارد که مایلیم بدان وسیله تو را به احساس این فضای خالی نزدیکتر کنم.

نخستین راه، آن راهی را در نظر دارم که تو طی آن از گروه چریکی سخن می‌رانی و آن را بهنجوی حیرت‌انگیز توجیه می‌کنی. واضح است که برای تو فقط يك مفهوم از گروه چریکی وجود دارد؛ یا به بیان دیگر، اگر بتوانم چنین یگویم، يك مفهوم «ناب» با کیفیت غریب «خودکفائی» به بیان دیگر^(۱۲) اصل^(۱۳) تمام تحولات را در درون خود دارد، (۲) خود تناقضات خود را حل می‌کند. مانند همه مفاهیم «ناب» بقای این مفهوم نیز فقط در تضاد یا «مفهوم متقابلی» است که تجسم همه تاخالصی‌های عکس قضیه باشد، مفهوم «ناب» مبارزه در کوه‌هاست؛ مفهوم «غیر ناب» یا «ناخالص» زندگی در شهرها، با همه عواقب سیاسی کلاسیک‌اش (حزب سیاسی شهری، ساترالیسم دموکراتیک، کنگره‌ها، مباحثات، فرقه‌گرایی، سبزه‌ها، دودسر ایجاد جبهه‌های واحد جور و اجور، اعزام هیئت‌های نمایندگی و ارسال پیام به کشورهای دیگر والی آخر). سخنی‌ها و خطرات وحشت‌انگیز زندگی چریکی در کوهستان‌ها، احساس برادری آن‌ها در بیکارها، هرچقدر هم انسان را تحت تأثیر قرار دهد، قبول ندارم وزی عزیز، که همه این‌ها بتواند چنان که تو می‌گویی مستقیماً جایگزین آن همه صفات سیاسی شود. نیروی ساده و ناب مبارزه مشترک «برای بقا» در بیست و چهار ساعت شبانه روز به برادری رزمی چریک مفهوم سیاسی نمی‌دهد. این که بدین نحو بدین تجربه می‌رسند واضح و ضروری است. اما آن‌چه تجربه می‌کنند ناشی از چیزی است که وادی جمع شدن آن‌ها در محلی خطرناک است که هراس و درحقیقت هر لحظه‌اش مبارزه‌ای است. دست کم این‌که از عللی تاریخی و عینی که آن‌ها را در آن موقعیت يك جا جمع کرده ناشی می‌شود. به همین روال، تو هم چنان از نقش تعیین کننده «فیزیکی» (یا «بیولوژیک»)، «انعکاس‌های جدید» و «وضعیت ذهنی جدید» سخن می‌رانی. نومی‌گویی منظره یگانگی ناشی از برادری رزمی، درهم آمیزی سرخوستان و شهروندانی که حتی زبان یکدیگر را نمی‌فهمند و بالاتر از همه منظره «اختلاط» طبقه کارگر و دهقانان در مبارزه نظامی مشترک، چه تکان دهنده است. آن چه را که به عنوان اثر کلی شرایط زیست کاملاً

رها کنی. یا این وصف درباره آن‌ها بهنجوی شکست آور صحیح می‌کنی (در این باره چیزهایی دارم که خواهم گفت) که در بیان کار این احساس خواننده را تغییر نمی‌دهد که اعتبار جنگ چریکی آنقدر فی‌نفسه اثبات نمی‌شود که از طریق اثبات نارسائی همه اشکال دیگر مبارزاتی اثبات می‌گردد. درواقع بیشتر به خاطر پذیرش اثر منفی همه دیگر اشکال مبارزه، موقعیت کسب می‌کنند، تا به خاطر کیفیات مثبت خود. رزی، براسنی وقتی آدم کتابت را می‌خواند (و من آنقدر که اسپانیایی ضعیف اجازه می‌دهد، به دقت خوانده‌ام - یعنی حتی دقیق‌تر از معمول) می‌بیند که «راه حل» مثن کتابت (از «مثن کتابت» منظور دارم) همچون چیزی از غیب^(۱۴) ظهور می‌کند. به نظر می‌رسد راه حل حاضر آماده و دم‌دستی است که همانا به کار بردن آن برای حل جدی‌ترین مسائل نیز دست کم دراصل و بنابرین در آینده نزدیک - کافی است. از سویی دیگر این راه حل به دلیل عدم امکان هر راه دیگری به شرایط تاریخی ویژه امریکای لاتین نسبت داده می‌شود...^(۱۵)

اعتبار تاریخی این راه حل، در مورد کوبا، تردیدناپذیر است. چرا که موقعیت چریکی به آن ترتیب که تو توصیف می‌کنی، دقیقاً در آن‌جا رویداده است. و انسان به وضوح احساس می‌کند که در پس نظرات تو درباره نقش گروه چریکی، تجربه پیروزمندانه انقلاب کوبا، نهفته است. اما این احساس فقط تأثیری را تقویت می‌کند که داشتم توضیح می‌دادم؛ این که مزیت «راه حل» پیشنهادی تو، نه از جنبه ایجابی (مثبت) بلکه از نقائص و کاستی‌های همه راه حل‌های دیگر نیرو می‌گیرد (و بنابرین اثبات خصلت سلبی (منفی) آن‌هاست)؛ و این که وجود (تئوریک) خود آن از وزن و اعتبار انقلاب کوبا است که بدبختانه برای ما، همواره در پس پرده و در سایه می‌ماند. همچون گواه والامقامی که می‌تواند لب بگشاید اما (بجز چند مورد نقل قول‌هایی از «فیدل» و «چه» یا نمونه‌هایی مثل اعتصاب عمومی) خاموشی می‌ماند یا دست کم در مورد شرایط تاریخی پیروزی خود سکوت می‌کند. بازهم دو این جا، به خاطر ناآگاهی من از سرگذشت واقعی انقلاب کوبا، این سکوت ممکن است برای من سکوت باشد. می‌تواند سکوتی باشد سرشار از اشارت و تجربه‌هایی برای خوانندگان کوبائی و لاتینی تو؛ اما من در این، تردید دارم حتی وقتی پیشگفتار «و تا ما و» اظهاریه‌های «گرانمای»^(۱۶) ترا خواندم که تأکید می‌کند انقلاب کوبا هرگز کاملاً مورد بررسی قرار نگرفته و درک نشده است، با توجه به همه این‌ها «راه حل» پیشنهادی تو به خاطر فقدان هرگونه برهان

مفاوت از شرایط زیست شهری (در شهر برای تهیه گوشت، رفتن تا قصابی و برای تهیه دارو رفتن تا داروخانه کافیست) نشان می‌دهی - همه را مستقیماً به مفهوم گروه چریکی که قادر به پاسخ گویی به همه این‌هاست نسبت می‌دهی اما این آثار [یا معلولها] گرچه به شرایط زیست کسانی که در کوه‌ها می‌جنگند ارتباط دارد، لکن خود معلول شرایط عام‌تر دیگری است - دقیقاً همان شرایطی که تولد نیروی چریکی و بالاتر از آن، بقا، رشد و نیروی نهائی‌اش را ممکن می‌سازد. به بیان دیگر آن شرایط تاریخی که کشوری را برای ایجاد نیروی چریکی و حمایت از آن تا لحظه پیروزی آماده می‌سازد. می‌توانست همین نکته را به طرق گوناگون دیگری نیز توضیح دهیم. نخست می‌توانستیم بگویم که برادری در میان رزمندگان در بدترین جنگ‌ها (باریوس Barbusse یکی از اولین کسانی است که این را در جنگ جهانی نشان داده است) به خودی خود برای نیل به این آثار سیاسی کافی نیست. (در حقیقت، خودت دوباره بودن و ابهام احتمالی این اثرات را اذعان داری، وقتی که از گروه‌های چریکی سخن می‌گویی که می‌توانند به منظور مقاصد پلید سیاسی مورد استفاده قرار گیرند و یا از گروه‌هایی حرف می‌زنی که در اوضاع و احوال خاصی احساس اولیه خود را که به خاطرش می‌جنگیدند از دست می‌دهند؛ همین اوضاع و احوال خاص هستند که عوامل تعیین کننده‌اند و همانست که باید برای کشف قانون داریاسیون^{۱۱۱} مورد تجزیه و تحلیل قرار داد یعنی این که مشخص کرد برای گروه‌های چریک چه چیز عادی و بهنجار و چه چیز بیمارگونه^{۱۱۲} است. به هر حال، ترجیح می‌دهم اصطلاحات انتزاعی‌تری به کار ببرم تا در تو مؤثرتر باشد. باید بگویم تا آن‌جا که مفهوم نیروی چریکی (و آثار آن) را مستقل از شرایط تاریخی - نمی‌که نیروی چریک در آن وجود دارد - مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهی، تحلیل تو از مفهوم نیروی چریکی تحلیلی انتزاعی است. خونسردباش؛ می‌دانم که این گفته ممکن است اغراق‌آمیز به نظر رسد ولی باید بگویم که بار زیادی را به دوش شرایط زیست نیروی چریکی می‌گذاری، شرایطی که به پختانه از زندگی و مبارزه در کوهستان‌ها جدائی‌ناپذیر است؛ این‌ها نه شرایط تاریخی بلکه شرایط طبیعی‌اند. در تحلیل از شرایط اولیه مفهوم نیروی چریکی، تو تمایل داری کمی فوترباخ وار رفتار کنی (mutatis mutandis)؛ به طبیعت نیروی تاریخی می‌دهی، قطعاً این چیزی نیست که در اصل منظور نظرت بوده، اما با خواندن کتابت به ناگزیر این احساس به اتنان دست می‌دهد. حال که کتابت را

خوانده‌ام، باید اذعان کنم که از یادآوری گاه به گاه نقد عالیشان از تروتمسکیست‌ها، که به دور از تاریخ واقعی در دنیای متافیزیک پسر می‌پرند، در خود نوعی احساس طنز و ریشخند می‌یابم. تحلیل‌های تو از مفهوم نیروی چریکی و مفهوم متقابل آن (یعنی شرایط زیست شهری و آثار سیاسی مترتب بر آن) همچنان برای خواننده در وسط زمین و آسمان معلق می‌ماند؛ آن‌ها همچون جوهره‌هایی هستند آنقدر مستقل از همه شرایط مادی تاریخ واقعی، که می‌توانند استنتاج‌های نظری و نتایج عملی مختص به خود را ایجاد نمایند. اما یا این وصف، شرایط تاریخی مشخص در تحلیل‌هایت به کلی غایب نیست، واضح است که، حتی در همان شیوه‌ای که مفهوم نیروی چریکی را مطرح می‌کنی، یعنی واقعیت‌های تاریخ جنگ‌های توده‌ای - که مورد تحلیل قرار می‌دهی تا فقط به این عنوان که «با شرایط آمریکای لاتین مطابقت ندارد»^{۱۱۳} مردود بشیری - استدلال‌هایت نقش عمده‌ای دارند و وادارت می‌سازند تا نشان دهی که شرایط مختص آمریکای لاتین کدامند. باوری، وقتی به جانی می‌رسیم که شاید قبول کنی نقطه مطلقاً تعیین کننده‌ای است، استدلال‌هایت دیگر به قدر کفایت خوب نیستند. یگذاز مثالی بزنم. بارها گفته‌ای که تجربیات ویتنام و چین را نمی‌توان در آمریکای لاتین به کار برد، زیرا تراکم جمعیت آن بسیار کم است؛ یک انقلابی نمی‌تواند «مانند ماهی در آب در میان مردم باشد». در این‌جا دوباره، به نظر می‌رسد که طبیعت (در این مورد جمعیت‌شناسی) را به جای تاریخ به کار گرفته‌ای. نمی‌گویم استدلال تو اصلاً قوت و اعتبار ندارد، ولی واضح است که نمی‌تواند چیزی بیش از ذکر شرایط تاریخ باشد. دریافت ما از مارکس، آنست که توزیع جمعیت یک معلول است نه علت. از سوی دیگر، آن‌چه درباره شرایط پیدایش احزاب کمونیست می‌گویی و این شرایط هنوز هم تعیین کننده شیوه‌های مبارزه - و ناکامی - وجود آن‌هاست به نحو چشمگیری قانع کننده‌تر است، زیرا که کاملاً به تاریخ مربوط می‌شود. با این وصف حتی در این‌جا نیز تحلیل تو، اندکی قرائن از یک طرح کلی می‌رود و در هر حال در حد تحلیلی صرفاً سیاسی می‌ماند؛ و به علاوه تا آن‌جا سیاسی است که به وجود آن احزاب ربط می‌یابد - در حالی که سیاست چیزی است بسیار گسترده‌تر از احزاب سیاسی. در کتاب تو خواننده بیهوده به دنبال یک تحلیل یا طرحی کلی از یک تحلیل و یا حتی اشاره‌ای به لزوم محض یک تحلیل می‌گردد که به زرفای امور دست یابد و با آن واقعیتی سر و کار داشته باشد که به قول لنین سیاست تنها «چکیده»^{۱۱۴} می‌باشد یعنی

شرایط اقتصادی. در جایی به ضرورت تحلیل از ترکیب خاص شیوه‌های تولیدی که در آمریکای لاتین یافت می‌شود اشاره‌ای کرده‌ای؛ اما بدیهاتانه همان جا متوقف شده‌ای. باعث تأسف است. برای این که نقطه مطلقاً تعیین کننده همان جاست. تنها تحلیل آن ترکیبات ویژه است که عملاً ما را به فهم این مطلب قادر می‌سازد که چرا مبارزه طبقاتی در آمریکای لاتین به اشکال خاصی روی می‌آورد، که به‌طور سنتی آن اشکال را به‌خود گرفته است. هرچند این مطلب به‌خصوص در مورد بدیده کلاسیک تسخیر نظامی حکومت، کودتا. golpe. صادق است، لکن تاریخ بی‌تغیر احزاب کارگری و مبارزات اتحادیه‌های کارگری و دانشجویی رانیز در خود دارد. کافی نیست فقط بگوئیم شرایط متفاوتند و این تفاوت را به‌تجوی منفی یعنی به‌عنوان عدم حضور شرایط مسلط در فلان و یا همان کشور (روسیه، چین، ویتنام) مورد ارزیابی قرار دهیم. نباید از این مقایسه‌های صرفاً منفی (سلبی) یا فراتر گذاشته به تحلیل مثبت (ایجابی) شرایط ویژه آمریکای لاتین روی آوردی. از آن مهم‌تر تو باید یا تمام قوا از بیماری ایدئولوژیک سنت سیاسی آمریکای لاتین اجتناب ورزی، یعنی از این خطا که همه چیز را صرفاً و فقط موضوع سیاست می‌داند. همان «بیماری کردکانه» که آمریکای لاتین هنوز از آن فارغ نشده است؛ یعنی سیاست‌گرایی. اگر منظورت را درست فهمیده باشم، انتقاد تو از رفتار «شهری» و «بین‌المللی» احزاب سیاسی سنتی دقیقاً متوجه آثار همان بیماری کردکانه است. تو این آثار را به‌یک مفهوم متقابل اساسی نسبت می‌دهی: شرایط زیست «شهری» (در شهرهایی که در اثر حضور بورژوازی کمپرادور وابسته به اقتصاد امپریالیستی ایالات متحده، مصنوعاً تا «تا حد انفجار منورم شده است»). چیزی مانند «شرایط زیست شهری» به‌طور عام، وجود ندارد؛ شهرهای خاص و شهرهایی که مهر و نشان تاریخ بر آن‌ها خورده. وجود دارند و شرایط زندگی در این شهرها با روابط طبقاتی ملی و بین‌المللی مطابقت دارد. با این وصف فقط چند کلمه سردستی دریاوه این شرایط طبقاتی گفته‌نی و اگر درست خاطرمد باشد، حتی تقریباً این وسوسه را داشتی که بین شهر و کو، یک مرز طبقاتی مشاهده کنی. تمهد یک تحلیل مارکسیستی از شهرهای غول‌آسای آمریکای لاتین و مشاهده این امر که ساخت طبقاتی مبتنی بر موقعیت ویژه اقتصادی این شهرها، از طریق «شرایط زیست» این شهرهای خاص (نه هر شهر، نه شهر به‌طور عام) چه اثراتی بر اشکال سنتی مبارزه سیاسی و اتحادیه‌ای اعمال می‌کند، کاری است

۹۲

xalvat.com

تعمیرش و بر آورش. این تحلیل باید سنت کودتا به‌پشتیبانی آونش، و برخی احزاب حتی احزاب کمونیست را در برگیرد که امیدوارند از این کودتاها پنهان و نوانی برسند. واکنش سیاسی قیدل دواين باب، فوق‌العاده معتبر و ژرف است: وی به کودتاهاى نظامی اعتقادى نداشت و می‌توان تمام تاریخ پرخودهای ارتش شورشی با نیروهای منظم دولتی را با این دید مطلقاً درست تبیین کرد. تو در کتابت به این نکته اشاره می‌کنی، اما نظر فیدل را چنان ارائه می‌دهی که انگار نوعی پیامد و نتیجه‌جنگ چریکی است. من خود معتقدم که غریزه و هوش سیاسی فیدل (در این محدوده) بسی فراتر می‌رود. این استنباط بسیار دقیق مدیون طبیعت جنگ‌چریکی نبود، بلکه به‌ذات رابطه تاریخی بین نیروهای مسلح و قدرت سیاسی در گویا مربوط می‌شد. و این رابطه تنها در متن یک تحلیل از موقعیت طبقاتی در گویا، به‌ویژه در شهرهای آن قابل درک است.

xalvat.com

در مورد گویا و فیدل مایلیم همان نکات بیش گفته را صادق بدانم. «وئامار» می‌گوید، تو نخستین کسی هستی که به‌استاد و مدارک اصلی تاریخ انقلاب گویا دسترسی داشته‌ای. اما در کتابت تنها نشانه‌های ناچیزی از این اسناد به‌چشم می‌خورد (به‌خصوص قسمت‌هایی از نامه‌های فیدل) و آن‌چه تو نقل می‌کنی (با چند استثنا) تنها از روش‌هایی غیرمی‌دهد که فیدل در اقدام به‌جنگ چریکی با آن مواجه بود. ما در انتظار چیز دیگری بودیم و اگر قرار باشد به‌کنه چیزی که به‌درستی متذکر شدی پی ببریم، یعنی به‌حالت پی‌سابقه و چشم‌گیر مردم و شرایطی که در انقلاب گویا نقش داشت، به‌چیز متفاوتی نیازمندیم. درست در همین نقطه است که باید امیدوار بود در نهایت امر تحلیل‌هایت را اصلاح کنی. نخستین تحلیل‌هایی که شرایطی را مطرح می‌کند که نه تنها اقدام فیدل به‌شورش و انقلاب، بلکه نشو و نما و موفقیت آن را نیز ممکن ساخت. تحلیل آرنول (Arnould) در ردیف این تحلیل‌هاست، که گرچه به‌آن اشاره‌نی کردی، اما صرفاً از اهمیت آن و از عدم موافقت یا آن سخن گفته‌نی. در حالی که کتابی است مهم و تو نمی‌توانی فقط کلاهت را برداری و از کنارش بگذری و اعلام کنی موافق نیستی. باید وارد جزئیات می‌شدی و حرفت را اثبات می‌کردی. به‌علاوه، اعلام یک امر، که اثبات نیست. من شخصاً، حتی با همان چند سندی که تو در اختیارمان قرار دادی (و آن‌چه عمدتاً مورد توجه من است، طرز تلقی «چه» نسبت به (۶) اغتصاب عمومی (۲) کودتاهاى نظامی) مجاب شده‌ام که هنوز چیزهای مهم

۹۳

بسیاری است که باید کشف شود. اما این فقط از تحلیلی جدی، دقیق و سیستماتیک برمی آید؛ نه تنها شرایط تاریخی ویژه گویا و انقلاب آن، بلکه باید شیوهی که کاسترو عملیات نظامی را هدایت و عمل سیاسی را رهبری کرد نیز مورد بررسی و آزمایش قرار گیرد. من از دو سرخی که خود به دست دادی (طرز تلقی فیدل نسبت به اعتصاب عمومی و نسبت به ارتش منظم) در این باره مطلقاً مطمئنم. من کلمه به کلمه گفته ترا می گیریم؛ بله، هر تصمیم به ظاهر صرفاً نظامی مقصود و محتوایی سیاسی دارد. آن مقصود و آن محتوای، باید از پس نمای صرفاً «فنی» تصمیمات نظامی بهدو آید و آشکار شود. اما این تنها در صورت این کشف میسر می شود که چه چیزی به تصمیم ظاهراً نظامی خاصی، مقصودی عمیقاً سیاسی می دهد؛ یعنی شرایط اقتصادی - سیاسی موقعیت اجتماعی گویای آن زمان.

فقط براساس این گونه هم بستگی شرایط اقتصادی - سیاسی و اعمال نظامی - سیاسی (از جمله اشکال سازماندهی مبارزه سیاسی و مسلحانه) است که می توانیم.

xalvat.com

۱- دقیقاً مشخص کنیم چه چیزی ویژه تجربه گویاست.
۲- در کنار آن مشخص کنیم چه چیزی موقعیت کشورهای امریکای لاتین بطور اعم و این یا آن کشور را به طور اخص تشکیل می دهد.
۳- امتیاز این یا آن شکل سازماندهی و مبارزه، و لزوم پیشنهاد، تکمیل و گسترش آنرا تعیین کنیم.

بعغوبی مطلعم که اوضاع و احوال غالباً چنان است که از انجام این مهم در آوازش و فراخ بال معانعت می کند. مبارزه، نیازهای مبرمی پیش رو می گذارد. اما چنان که می دانی گاه می شود که مدنی عقب نشینی بررسی اوضاع از لحاظ سیاسی میرم می شود، همه چیز به کار تنویر انجام شده در آن زمان بستگی دارد. مارکس و لنین در این مورد نخستین سرمشق های ما را به دست داده اند و چه بسا که خود «چه» اکنون از سرمشق آنان پیروی می کنند. زمانی از مبارزه که بدین گونه سیری شود، ممکن است که در نهایت صرفه جویی در زمان باشد - حتی برای خود مبارزه. تردیدی ندارم که تو، چه از لحاظ آموزش و دانش و چه از جنبه توانائی فکری، در موقعیتی هستی که در انجام این کار واجب، یاری کنی.

بگذار. یک بار دیگر، بگویم، که ممکن است تزهانی تو درست باشند. تمام حرفم این است که حتی در آن «تصویرهای کوتاهی» که تو نشان

می دهی، تزهایت به نحوی مثبت (ایجابی) اثبات نشده اند. این برهان ایجابی (مثبت) هنوز باید انجام پذیرد. و اشتباه نکن؛ برهان ایجابی با نصاحت و بلاغت فرق دارد. مسأله این نیست که پس از مردود شمردن يك روی سکه، روی دیگر را صرفاً نشان دهی، بلکه باید شرایط تعیین کنند، مطلقاً تعیین کننده تاریخی که در کتاب تو عملاً حضور ندارد، يك بیک مورد بررسی و مذاقه قرار گیرد. [برهان ایجابی] قبول این ریسک را نیز یا خود دارد که ممکن است پس از انجام کار، انسان خود را به اصلاح و جرح و تعدیل برخی نتیجه گیری ها ناگزیر ببیند. من این را وظیفه ای برای تمامی روشنفکران کارگری و انقلابی می دانم. مردم سلاح باسداری و بسط گسترش دانش علمی و به آن ها سپرده اند. آن ها باید این رسالت را با نهایت دقت و توجه و به پیروی از خود مارکس انجام دهند که معتقد بود برای مبارزات جنبش کارگری و آن هائی که به این مبارزات مبادرت می ورزند، هیچ چیز از دانش هرچه عمیق تر و دقیق تر، بر اهمیت تر نیست. وی زندگی خود را وقف این اعتقاد کرد.

xalvat.com

ترجمه: هادی لشکری

- | | | |
|------|------------------------|---------------------------------|
| (1) | Reflexes | |
| (2) | Positive | |
| (3) | Negative demonstration | |
| (4) | Spontaneist | دنیالرو جراتانات خودبخودی |
| (5) | Convergent | منوجه به نقطه ای واحد - متقارب |
| (6) | Proposition | |
| (7) | Workerism | |
| (8) | A historicism | |
| (9) | Object | شیاء در این جا محمول منظور باشد |
| (10) | deus ex machina | |
| (11) | Retamar | |
| (12) | Granma | |
| (13) | Conceptual | |
| (14) | Principle | |

(۱۵) در زیست شناسی طبق این اصل معلوم می کنند که کدام صفت نوعی و عادی است و کدام يك غیر عادی و بیمارگونه است. Variation

- | | | |
|------|-------------------------|-------------------|
| (16) | Pathological | |
| (17) | Politicism | |
| (18) | Historically determined | تاریخاً تعیین شده |

(۱۹) به زمان نگارشی این نامه توجه شود.

ترهائی درباره

فوئرباخ

مانند پیش‌تر آثار کلاسیک مارکسیستی، اخیراً ترجمه‌ای از بخش نخست «ایدئولوژی آلمانی» شامل «ترهائی درباره فوئرباخ» به زبان فارسی منتشر شده است که شناخته و نادقیق است. «ایدئولوژی آلمانی» برای مارکس و انگلس، تئوری حسابی فلسفی با بنیادهای ایده‌آلیستی فلسفه کلاسیک بود. از این رو برای درک بیان فلسفی سیستم فکری مارکس اهمیتی بسزا دارد. به‌ویژه «ترهائی درباره فوئرباخ» که با همه کوتاهی و فشرده‌گی خویش،

در حکم سنگ بنای یک بینش فلسفی جدید درباره زندگی و جهان است. با توجه به اهمیت فلسفی «ترهائ» که پس از مرگ مارکس، برای نخستین بار با اصلاحاتی توسط انگلس در سال ۱۸۸۸ منتشر شد - ترجمه جدیدی از آن‌ها پیشنهاد می‌شود. اساس این ترجمه متنی است که Ed. Sociales پاریس در ۱۹۶۸ منتشر کرده است. مطالب داخل [...] افزوده مترجم فارسی است.

xalvat.com

۱

نقص اصلی ماتریالیسم همه فیلسوفان تا کنون (از جمله فوئرباخ) این است که شیء، واقعیت، جهان محسوس، در آن‌ها فقط به‌صورت عین یا تکرش به‌طور ذهنی درک می‌شود، نه به‌صورت فعالیت بشری مشخص، یا پراتیک. این نشان می‌دهد که چرا جنبه فعال [واقعیت]، برای مخالفت با ماتریالیسم، توسط ایده‌آلیسم بسط داده شد البته فقط به‌صورت انتزاعی چرا که ایده‌آلیسم طبعاً فعالیت واقعی و مشخص را چنان‌که هست نمی‌شناسد. فوئرباخ در پی اعیان مشخص، واقعاً متمایز از اعیان اندیشه، است. ولی خود فعالیت بشری را چون فعالیت عینی نمی‌نگرد. به همین دلیل، در کتاب «ذات مسیحیت» فقط فعالیت نظری (تئوریک) و فعالیت اصلی بشری می‌گیرد و درک خود از پراتیک را به‌شکلی از نظر حقیر جهود وازانه آن محدود می‌کند.

از این‌جاست که وی اهمیت فعالیت «انقلابی» اهمیت فعالیت «عملی - انتقادی» را در نمی‌یابد.

xalvat.com ۲

این مسأله که آیا اندیشه بشری دارای حقیقتی عینی هست یا نه، مسأله‌ای نظری نبوده بل مسأله‌ای عملی است. در پراتیک است که انسان باید حقیقت، یعنی واقعیت و توان اندیشه‌اش را، این‌جا و اکنون، اثبات کند. مناقشه درباره واقعیت یا بی‌واقعیتی اندیشه‌ای جدا از پراتیک، صرفاً مسأله‌ای اخوانی است.

۳

آن مسلک ماتریالیستی که آدمیان را محصول اوضاع و احوال و تربیت می‌داند و معتقد است که برای تغییر آدمیان باید اوضاع و احوال و تربیت را تغییر داد قراموش می‌کند که اوضاع دقیقاً به‌دست آدمیان تغییر می‌یابد و این خود مریی است که نیاز به تربیت دارد. از دیدگاه چنین مسلکی، جامعه ناگزیر به دو بخش تقسیم می‌شود که یک بخش آن بالاتر از خود جامعه است (مثلاً در نزد رابرت اوون).

تقارن تغییر اوضاع و احوال و تغییر فعالیت بشری، یا تغییر خودبخود، را فقط در وجه پراتیک انقلابی می‌توان نگرست و به‌نحوی عقلانی درک کرد.

۴

فوئرباخ، براساس با خودیگانگی انسان، که پدیده دین است، جهان را دوگانه می‌پندارد: یک جهان دینی، که موضوع تصور است، و یک دنیای واقعی. آنگاه بر آن می‌شود که جهان دینی را در دنیای واقعی که پایه آن است مستحیل کند. او غافل است که با این کار هنوز مسأله به‌قوت خود باقی است [زیرا آنچه - باید توضیح داد] به‌ویژه این است که چرا دنیای واقعی از خود

۱. مارکس نوشته است: «در این جهان و برای زمان ما».

۱۲۲ ۱۲۱

جدا شده، به صورت قلمروی مستقل در ابرها تثبیت می‌یابد. این جدا شدن فقط براساس از خودکسیختگی و تضاد درونی دنیای واقعی تبیین‌پذیر است. پس نخست باید جهان را در تضاد آن درک کرد تا سپس بتوان آن را با اقدام انقلابی و حذف تضاد عملاً دگرگون ساخت. به عنوان مثال، همین‌که دریافتم که خانواده زمینی راز خانواده آسمانی است دیگر باید به انتقاد نظری همان خانواده زمینی [از یک سو] و دگرگون کردن انقلابی آن در عمل [از سوی دیگر] پرداخت.

xalvat.com

۵

فونریاخ، ناراضی از اندیشه انتزاعی، به‌نگرش حتی روی می‌آورد؛ اما جهان محسوس را چون [محصول] پراتیک مشخص انسان در نظر نمی‌گیرد.

۶

فونریاخ گرچه ذات دینی را در ذات بشری حل می‌کند، اما [در نظر نمی‌گیرد] که ذات بشر امری انتزاعی در درون فرد بشری جدا از افراد دیگر نیست. این ذات، در واقعیت خویش، مجموعه‌ای از روابط اجتماعی است. از آن‌جا که فونریاخ به نقد تحقیقی این موجود واقعی نمی‌پردازد، ناگزیر؛ ۱- جریان تاریخ را نادیده می‌گیرد، و با فرض وجود یک فرد انسانی متنازع و جدا از دیگران، روح دینی را چیزی تغییرناپذیر و به‌خودی خود موجود می‌بندارد.

۲- در نتیجه، وجود بشری را فقط به‌عنوان «نوع» به‌عنوان کلیت درونی گنگ، که محمل صرفاً طبیعی ارتباط افراد با یکدیگر است، در نظر می‌گیرد.

۷

بنابراین فونریاخ توجه نمی‌کند که «روح دینی» خود یک محصول

۳. صفت «بشری» را انگلیس افزوده است.

اجتماعی است و خرد انسانی مجردی که وی تحلیل می‌کند، درواقع پدیک شکل اجتماعی معین تعلق دارد.

۸

هرگونه زندگی اجتماعی ذاتاً پراتیک است. راه حل عقلانی همه رموزی که تئوری را به‌رازی پنداری می‌کشاند در پراتیک انسانی و در درک این پراتیک نهفته است.

۹

بالاخرین نتیجه‌ای که ماتریالیسم نگارشی، یعنی ماتریالیسمی که فعالیت حواس را فعالیتی پراتیک نمی‌یابد، بدان می‌رسد همانا شیوه نگارشی افراد جدا از هم [از یک سو] و جامعه مدنی [از سوی دیگر] است.^۳

xalvat.com

۱۰

دیدگاه ماتریالیسم کهن جامعه «مدنی» است. دیدگاه ماتریالیسم نو جامعه بشری یا بشریت اجتماعی است.

۱۱

فیلسوفان تنها جهان را به‌شیوه‌های گوناگون تعبیر کرده‌اند. مسأله اما بر سر دگرگون کردن جهان است.

irpress.org برگرفته از: «بانگانی مطبوعات ایران» ترجمه: باقر پرهام

۳. انگلیس نوشته است: «همانا شیوه نگارش افراد جدا از هم در «جامعه مدنی» است. حرف خود مارکس دقیق‌تر است.»

طرح روی جلد: گورمه لن
در شماره دیگر حرفهائی درباره او به مجموعه
مجموعهائی از آثارش چاپ خواهد شد.



هفته نامه سیاست و هنر

سردبیر: احمد شاملو

با همکاری شورای نویسندگان

نژتین و تنظیم صفحات: ابراهیم حقیقی

مکاتبات با صندوق پستی ۱۵۰۱۱۳۲ (تهران)

مرکز پخش: تلفن ۸۳۸۸۳۲ (تهران)

مطالب رسیده به هیچ عنوانی قابل
استرداد نیست. شورای دبیران در حکم و
اصلاح مطالب آزاد است.

بهای اشتراك

برای ۵۰ شماره ۴۰۰۰ ریال

برای ۲۵ شماره ۲۲۵۰ ریال

برای ۱۵ شماره در اروپا ۳۲۵۰ ریال

برای ۱۵ شماره در آمریکا ۴۰۰۰ ریال

که قبلاً دریافت می‌شود

خواستاران اشتراك می‌توانند مبلغ لازم را
از نزدیکترین شعبه هر يك از بانك‌ها به حساب
شماره ۴۲۰ بانك سپه (شعبه انو بانك پاشگاه)
واریز کنند و رسید آن را به مجموعه نشانی خود و یا
قید این که مجله را از چه شماره‌ای می‌خواهند
به نشانی پستی «کتاب‌مجمعه» بفرستند.

شماره‌های گذشته هفته نامه را می‌توانید از
کتابفروشی‌های مغایلی دانشگاه تهران تهیه کنید.

بها ۱۰۰ ریال

اشترك ویژه

با ارائه کارت تحصیلی ۵ شماره

۳۵۰ ریال

xalvat.com

قابل توجه خوانندگان و همکاران

دست به‌کار تنظیم شماره‌هائی از
کتاب‌مجمعه هستیم. به‌ترتیب:

• ویژه فلسطین

• ویژه کودکان (به‌مناسبت سال جهانی کودک)

• ویژه آفریقا

• ویژه آمریکای لاتین.

چنانچه مطالب و اسناد و بررسی‌ها و

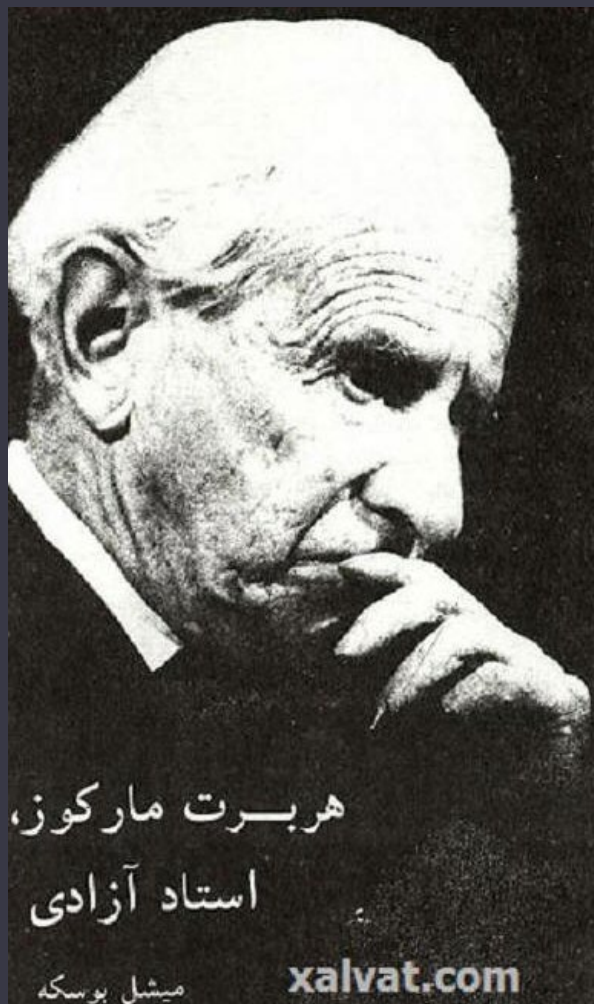
تصاویر جالبی در این زمینه‌ها در اختیار

دارید، ما را به‌عریضه پربارتر کردن این

ویژه‌نامه‌ها یاری کنید! زمان دقیق انتشار هر

يك از این ویژه‌نامه‌ها بعداً اعلام خواهد شد.

برای تکمیل پایگانی کتاب‌مجمعه، در
زمینه تصاویر شخصیت‌ها و وقایع جهان
سیاست، و علم و هنر به‌یاری شما نیازمندیم.
چنانچه تصاویری در این زمینه‌ها دارید برای
ما بفرستید.



هربرت مارکوز،
استاد آزادی

میشل بوسکه

xalvat.com

کتابخانه

سال اول
۲۹ آذرماه ۱۳۵۸

۱۹

xalvat.com

طرح و نگار

• یک طرح از توکا نسلانی

۴.....

طرح از سعید مردم‌پیش

۱۱۱.....

مقالات و مقالات

• آخرین صفحه تلویزیون

۳.....

• سرفه

۳.....

• کردستان و جمهوری مهاباد (۱)

۴.....

• کربلای کویچرا

۹.....

• نامه‌های دولتی

۱.....

• یادداشت‌ها

۱.....

• سفرنامه

۵.....

• مگر بعد از قتل زبان

۶۴.....

• احمد شاهر

۶۴.....

• مردی بر لبه گشای محصولات

۷۵.....

• گشتاودوزی

۷۵.....

• محمدرضا حسینی کاروبی

۷۵.....

• اسرائیل، صلیب آمریکا و انقلاب تاب‌ناپذیری

۷۵.....

• مناسبت‌ها

۷۵.....

• حسین الزمانی

۸۰.....

• شمس‌الاسلام

۸۰.....

• فرهادی سرمايه و پیدایش دموکراسی (۳)

۸۷.....

• آزادی

۸۷.....

• نگاه به کودتای ۲۸ خرداد

۹۲.....

• ناصر طاهری

۹۲.....

• هریت مارکوز، استاد آزادی

۹۲.....

• میشل بوسکه

۹۲.....

• ناصر پاک‌نص

۹۲.....

• مرگ بزرگ

۱۲۳.....

• چینه‌چینی

۱۲۳.....

• در احوال انتظار اعدای ما

۱۲۶.....

• تاسیر پاکدامن

۱۲۶.....

• مراسم تهنیت پایان و پایان‌سازی (۱۷)

۱۲۶.....

• ایران با شکوه

۱۲۶.....

• باطل‌نوع

۱۲۶.....

• از روی پند و اندرز

۱۲۶.....

• حکومت مشی‌زاد

۱۲۶.....

• شطرنج جوانان

۱۲۶.....

• ج. ان. داکتر

۱۲۶.....

• جهانگیر افشاری

۱۲۶.....

• قلم

۱۲۶.....

• فقه عطرهای عربستان

۱۲۶.....

• فرانک آرایی

۱۲۶.....

• ابرج زخمی

۱۲۶.....

• قلم

۱۲۶.....

• قلب آبی

۱۲۶.....

• فاطمه انصاری

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....

• آرم‌آینه‌کان

۱۲۶.....



۲. درمقاله بوسکه اشاره می‌شود که مارکوز در انقلاب مائوئه قرائه شده است. این واقعیتی است که کتاب «انسان تک بعدی» درازا ایل مائوئه فرانسه منتشر شد و این هم واقعیتی است که در طی در ماه پیش از ۲۵۰ هزار نسخه از این کتاب فروش رسید (لوموند، ۱۳ ژوئیه ۱۹۶۸).

در حال اگر نمی‌توان گفت که مارکوز در پیدایش انقلاب مائوئه مؤثر بود اما باید گفت که در قوام بخشیدن به این جنبش انقلابی هم بی‌تأثیر نبود.

۳. مقاله بوسکه در زمانی نوشته شده است که ردولف بارو، فیلسوف کمونیست هنوز در کشور خود در آلمان شرقی در زندان بود. از آن پس بارو آزاد شده است و اکنون در آلمان غربی زندگی می‌کند. کتاب او «راه حل جانشین» یکی از جالب‌ترین و بحث‌انگیزترین نوشته‌هایی است که در سال‌های اخیر دربارهٔ دورنمای تحول نظام‌های اروپای شرقی نوشته شده است.

۴. مارکوز را که دانشجویان ایتالیا هم‌دین مارکس و مائو، می‌پسندیدند و زمانه خود می‌دانستند بهتر باید شناخت و «مکتب فرانکفورت» را هم. این آشنایی برای درک ریشه‌های فکری چپ امروز در دنیای غرب ضرورت دارد. بحث از مارکوز فرصت دیگر می‌خواهد.

ناصر پاکدامن

هریوت مارکوز (با پنهان‌نظمی دیگر مارکوزه) در سی و یکم ژوئیه نهم مردادماه گذشته درگذشت. درمطبوعات فارسی، تنها «نهران مصوره» بود که مقاله ستروچی بدین مناسبت انتشار داد. اکنون ترجمه مقاله‌ای از میشل بوسکه فرصت دیگری است تا یاد این آخرین بازمانده «مکتب فرانکفورت» را گرامی بداریم.

هریوت مارکوز را جنبش دانشجویی سال‌های شصت به چپ‌انان شناساند.

در آن زمان بسیار بودند جوانان و دانشجویانی که تصویر نگارنی و خشم خود را در نوشته‌های مارکوز و خاصه در کتاب او «انسان تک بعدی» باز یافتند.

درمطبوعات فارسی، نخستین بار در مجله تکین بود که از مارکوز گفتگو شد (سرداد ۴۷). در همان زمان یکی از نوکیان نامه‌ها هم ادعا کرد که خبرنگارنش. برزگر نامی، با مارکوز مصاحبه‌ای کرده است و متن مصاحبه را انتشار داد: مارکوز از انقلاب سفید هراس دارد. این تنها جعل مطبوعات در دوران آریامهر نبود.

یک کتاب دربارهٔ مارکوز (ترجمه حمید غنائی، انتشارات خوارزمی) و در کتاب از آثار مارکوز (یکی توسط همان ناشر و دیگر توسط امیرکبیر) به فارسی انتشار یافته است در این مختصر توجه به چند نکته ضروری است:

۱. برای درک مارکوز نباید فراموش کرد که او از اعضای «مکتب فرانکفورت» بود. تحلیل او از «سرمایه‌داری پیشرفته» مکمل و متمم آثار مکتب انتقاد رادیکال در این زمینه است.



ما همه فرزندان مارکوزیم. چه از طریق هانری لوفوره یا ژان بودریار و ژاک آتالی باشد. چه از طریق آلن تورن و ژان فرانسوا بیروزه یا بریس لالوند و ادمون مر و یا از طریق روزه گارودی. این از مارکوز است که هم مضامین حاکمی که حساسیت این دوران را می سازند و هم قابلیت وحدت دادن به آن ها در اندیشه. به ما رسید. بسیار نادردند مؤلفانی که هم آثارشان چنین کم خوانده شده و هم تقریباً هرگز مورد استناد قرار نگرفته اند و هم این چنین عسیق بر زمان خود اثر گذاشته اند.

ما همه فرزندان مارکوزیم. پرروشی و شکل پذیری ما. حدود ۱۹۶۲، در منطقه پوستون آغاز شد زمانی که به استاد فلسفه بسیار متبحری خبر دادند که به زودی بازنشسته خواهد شد. این متخصص افلاطون، مارکس، هگل و فروید هرگز جمع کنبری را به دانشگاه کوچکی که در آن تدریس می کرد جلب نکرد. بود. از این گذشته پیش از آن ستنزده بود و دانشمند و سختگیر با دانشجویان. برای آنکه بتواند داعیه «استاد عالی مقام شدن» را داشته باشد. خصوصاً که همواره مقام پرستان و مرشدوفناران را هم هدف طنز میسپارند و گزنده خود قرار می داد.

نزدیکی بازنشستگی - آن هم با حقوقی کاملاً ناکافی برای زندگی - مارکوز را در شصت و چهار سالگی مصمم کرد که بیکار آخرین خود را آغاز کند. با تشویق، توجیه، حمایت و انتقاد همسرش اینج، می رفت تا وصیت نامه معنوی خود را تدوین کند. این پار می رفت تا مخاطبان خود را تغییر دهد. در عوض مخاطب قرار دادن فیلسوفان و دانشگاهیان، می رفت بکوشد با توده وسیع آنان که کتاب خواندن می دانستند ارتباط برقرار کند. می رفت تا توانایی خود را در تلیق اندیشه های تاهمکن اسنادانش (هایدگر، مارکس و فروید) به کار ببندد و مردمان را پاری دهد که مثله شدن زندگی خویش را دریابند و در اطراف خود تضاد اعجاب آور میان امکانات آزادی بخشی جهانی را با مقاصد نکبت بار و خجالت انگیزی که به خاطرشان این امکانات سرکوب شده بود درک کنند. می رفت نشان دهد که ما از همه وسایل مادی خوشبختی برخورداریم و با این جود به میزان بیسابقه نی طعمه سلطه، ترس و نومیدی نام و نعام هستیم.

xalvat.com

هسچنان شاداب و جوان

این رسوائی را توضیح دادن، از آن بحث کردن و نا ریشه ترس ها و هم ۱۱۵ ۱۱۶

عصیان های ما رفتن. آن هم بدون فراموش کردن این که ستمیدگان فقط قربانیانی سرکش نیستند. اگر آزادی ایشان علی رغم همه چیز و همه کس انفجار نمی یابد از آنروست که چیزی در اساس بشر هست که اجازه می دهد تا بشر را از خود منحرف سازد و با آنچه او را پیستی می کشاند شریک و همدست شود. اما هرگز هم فراموش نکردن که نیازهای بشر، ساخت و بافت درونی او به وسیله جامعه تولید، تشکیل، دستکاری و قلب شده است. جامعه را نسیر دهد بی آنکه در عین حال بشر طبیعت، نیازها، نکته ها مناسبات خود با جنس دیگر و با طبیعت را تغییر دهد و می بیند که «همان کثافت گذشته» به صور دیگر دوباره پیدا می شود.

این چنین بود مضامینی که از ۱۹۳۰ مارکوز درباره آن ها کار می کرد و بازهم کار می کرد و در حدود ۱۹۶۲ تصمیم گرفت آن ها را عامه فهم سازد. اثری که دو سال بعد به وسیله ناشری انقاطی مسلك منتشر شد منتقدان را گمراه و ناراحت کرد. این کتاب به نفع هیچ کس نبود: نه چپی ها، نه راستی ها، نه مارکسیست ها، نه فرویدی ها، نه جامعه شناس ها و نه فلاسفه. چنان رسوائی انگیز بود و بیرون از همه طیفه بندی های مرسوم که به ندوت و با دست پاچگی مورد نقد و بررسی قرار گرفت.

اما در آن سوی ایالات متحده آمریکا، در اکتبر همان سال، دانشجویان بر کلی به اعتصاب دست زدند. «جنبش دانشجویی» آمریکا در حال تکوین بود. این جنبش خیلی زود مارکوز را پیامبر خود شناخت و کتاب تازه او را یکی از متون اصلی خود کرد. هم زمان با عصیان دانشجویان، شهرت مارکوز به تدریج به نقاط دیگر آمریکا و سپس از ۱۹۶۱ به بعد، به آلمان که رهبر دانشجویان، رودی دوچکه، شاگرد او شد، رسید. در عوض در فرانسه تنها نام او را می شناختند. انقلاب مه ۱۹۶۸ که بعدها مارکوز به عنوان الهام بخش آن شناخته شد، لا اقل از جهت دانشجویان، به مارکوز هیچ دینی نداشت. دلیلش هم ساده است: در ۱۹۶۳، تنها یک کتاب مارکوز به زبان فرانسه ترجمه شده بود و کتابی که مارکوز را در سراسر جهان مشهور کرد شش ماه پس از انفجار ماه مه در فرانسه انتشار یافت.

برای استاد بیرقلسفه که بی افتخار و هیاهو بازنشسته شده بود، در ۱۹۶۵، در شصت و هفت سالگی زندگی جدیدی آغاز شد. نوجوانانی که می توانستند ثوه او باشند در نزد او ابزار فکری اعتراض قاطع و بیانی خود را می یافتند و با این بیرمرد سییدمونی که با آن ها از خودشان سخن می گفت

همچون برادر بزرگتری رفتار می‌کردند. برای فهم این داستان عاشقانه عجیبی که مرزهای سن و سال را از میان برمی‌داشت کتاب «انسان تک بعدی» که سرآغاز زندگی دوم هربرت مارکوز بود، را دوباره بخوانید. خاصه مقدمه، فصول اول و ششم و آخر را دوباره بخوانید. در این کتاب حساسیت، ارزش‌ها، جنبش‌های اجتماعی جدید، امید می‌یابید؛ جنبش‌های زنان، جوانان، اقلیت‌ها، مخالفان نیروگاه‌های اتمی و خاصه جنبش مدافعان محیط زیست، مخالفان تولیدپرستی و ضد فن سالاری.

از همان مقدمه، می‌خوانید که در «جوامع پر توسعه یافته» ما، افزایش تولید بیش از آنچه می‌آفریند خراب می‌کند، فقر و وابستگی اشتخاص را موجب می‌شود و برای تکمیل سلطه نظام بر مردم، دانسته و عامداً احتیاجات را توسعه می‌دهد.

xalvat.com

علمی که خفقان می‌آورد

البته آنچه مورد بحث است سرمایه‌داری است، اما این اصطلاح نزد مارکوز فقط استثمار سرمایه از کار را مشخص نمی‌کند؛ این يك «فاجعه همه وجود بشری است»، يك تمدن، يك فرهنگ، يك رابطه با زندگی و مرگ است که مبنای همه استنباط ما از «عقلانیت» و حتی از «علم محض» است. مارکوز یکی از نخستین کسانی است که تصور بی‌طرفی علم و عقلانیت تکنیک را درهم شکست. وی می‌گوید علم ما تنها علم ممکن نیست، این علم آکنده از احکام مقدم بر تجربه غیر عقلانی است و بالاخره باید پوراجی‌های توخالی درباره «استفاده ناصحیح سرمایه‌داری» از علم و تکنولوژی که فی‌نفسه «خوب» هستند خاتمه داد.

زیرا، به نظر مارکوز، علم غربی با نحوه پرداختن خود به طبیعت به‌عنوان داده بی‌حرکتی که انسان بر آن مسلط می‌شود و به‌عیل خود شکست می‌دهد مادر سرمایه‌داری است. از همان آغاز، علم، تکنولوژی کنونی ما را در خود داشت: همین تکنولوژی که «از طریق سلطه بر طبیعت، سلطه بیش از پیش مؤثر انسان بر انسان را ممکن می‌سازد» و پیش از پانزده سال پیش، مارکوز این جملات را می‌نویسد که می‌تواند سرلوحه نوشته‌های طرفداوان محیط زیست و دیگر جنبش‌های اجتماعی جدید گردد: «امروزه دیگر، سلطه نه تنها





xalvat.com

بگیرند. مهم از میان برداشتن نابرابری در نظم دانستن نیست - این به تعلیم از پانین می انجامد، به کتاب سوزان، به استیاد حمقاء (همه آنچه در نظام هنتری دیده شده) بلکه باید همه دانش را قابل دسترسی و عرضه ساخت تا نتواند در راه هدف های سلطه انگیز به کار گرفته شود. برای مارکوز، «تخریب دانشگاه» شعاری احمقانه بوده؛ دینظرار، دانشگاه یکی از نادرترین فضاهای آزادی بود که در آن می شد اندیشیدن علیه نظم مستقر را قرا گرفت و شکوفائی «حساسیت جدیدی» را تشویق کرد.

از این رو، مارکوز، در طی تقریباً پانزده سال، استادی سیار و داوطلب بود. او که از ۱۹۶۵، در دانشگاه کالیفرنیا، در سان دیگو استخدام شده بود، در حاشیه دانشگاه های رسمی، عمدتاً مارکس را به گروه های آزمایشی سیاسی جوان تدریس می کرد. از این قابلیت نادر برخوردار بود که هر فکری را جدی جلوه دهد بی آنکه خود را جدی گرفته باشد، او که در دقت استدلال ها و تحلیل ها سخت گیر بود و از هر کس می خواست که خود بپذیرد که ترجیح های را که اعلام می کند، هدف های را که می گوید دنبال می کند هرچقدر هم عام و تاریخی باشند، مبنای دیگری جز ذهنیت آزاد خودش ندارند؛ جستجوی

به وسیله بلکه به شکل و در قالب تکنولوژی اعمال می شود و دوام می یابد؛ قدرت برای حقانیت بخشیدن به نفوذ خود، از تکنولوژی مدد می گیرد.» تکنولوژی در عین حال سلاح مادی و ایدئولوژیک ستمگری فن سالارانه می است که «حتی خود ستمگران را نیز جذب می کند».

من این فصل ششم را ذکر می کنم زیرا که یکی از غنی ترین و پیشگویانه ترین و الهام بخش ترین سطور است که مارکوز نوشته است. و با وجود سلاح های مهیبی که در اختیار معترضان به فن سالاری قرار می دهد یکی از تشنه ترین نوشته های مارکوز است. هرگز نشنیدم که درباره این موضوع، یا مارکوز به بحث و ایراد پرداخته باشند. مارکوز را نظریه پرداز ادغام طبقه کارگر، شورش حاشیه نشین ها اجتماع، جنبش ضد اقتدار و قدرت قلعه دار کرده اند در حالی که او هیچ یک از این ها نبود. و نخستین کسانی که متوجه این امر شدند کسانی بودند که بی این که آثارش را خوانده باشند فکر می کردند که می توانند ازار، به عنوان «ستاره اول» برای گرم کردن توده جوانانی که به شنیدنش می آمدند استفاده کنند.

xalvat.com

تعلیم دانستن

مارکوز که حرف هایی برای گفتن داشت به قدرت طغره می رفت. اما آنچه می گفت دلنشین نبود. از جمعیت اپتوه، از میتینگ و از شعار نفرت داشت. جنبش توده های از وحشت آکنده اش می ساخت. هنگامی که در برلن، برکلی، مکزیکو، یا در رم به پشت میز خطابه می رفت نه برای گرم کردن که برای سرد کردن افراد بود. برای کسب وجهه نبود بلکه برای گفتن همه حقیقت بود آن هم بدون تعارف و حتی به قیمت محوشدن خودش. او آخرین «پرفسور» به معنای آلمانی کلمه بود. معتقد بود که با افکار ساده بینانه و استدلال های تقریبی و مبهم نیست که می توان دعاوی حقه را به پیروزی رساند.

از «ایندانی گرائی»، «خلق گرائی» و «کارگرائی» و از این ضد روشنفکر گرائی مازوخیستی دانشجویان مائوئی مسلک، که می پنداشتند افکار صحیح می باید از توده ها پر خیزد نفرت داشت. همه این حرف ها، احمقانه بود. درست فکر کردن به کارآموزی نیاز دارد، نظم و ترتیب و مجاهده با خود را ایجاب می کند. آری، کسانی هستند که باید یاد بدهند و کسانی که باید یاد



xalvat.com

مشارك خوشبختی. گرایش‌های قشری و مسلکی را نخست با شوخی پاسخ می‌گفت و اگر مخاطب تن در نمی‌داد به‌طرز تند می‌پرداخت. می‌خواست که هر انقلابی در آغاز بپذیرد که هدف، مردن نیست بلکه زندگی کردن است و کاری کردن که هر کس بتواند از زندگی کمال لذت را ببرد. اگر خرد بر پایه ارزش عالی لذت حیات استوار نباشد به‌اسارت منطقی تخریبی و چتون سلطه و مرگ در می‌آید. و اگر می‌پرسیدند «چه کسی تصمیم می‌گیرد که زندگی آزاد شده، وجود مسالمت یافته، احتیاج حقیقی یا کاذب کدام است؟» پاسخ می‌داد: «خود افراد. اما فقط در آخرین تحلیل. هنگامی که دیگر اوشاد نشده باشند و حتی تا حد غرایزشان، دستکاری نشوند. آن وقت است که دو انتخاب آزاد خواهند بود.»

مارکوز از مدت‌ها پیش اعلام می‌کرد که برای رهائی از «احتیاج‌های کاذبی» که سرمایه‌داری درما مستقر کرده است، برای آن که دوباره به‌مخودمختاری خود دست یابیم به یک «دیکتاتوری تربیتی» احتیاج است: دیکتاتوری که نخستین اقدامش بستن تلویزیون است. به‌همین فکر نزد کمونیست‌زدانی آلمان شرقی، رودلف بارزه، (که کتابش «راه‌حل جانشین»

به‌عقیده مارکوز یکی از مهم‌ترین کتاب‌هایی بود که در طول سال‌های سال نوشته شده بود) بر می‌خوردیم.

اما دیکتاتوری تربیتی - کمونیست‌ها به‌عقیده بارو و فیلسوفان به‌عقیده افلاطون و مارکوز پیش‌تر از آن حرف‌هایی بود که برای متأهل کردن و تحریک کردن مخاطب درست شده بود، طریقی بود برای مارکوز تا از مخاطب بپرسد: «آیا حاضرید که به‌عنوان عامل خودمختار انتخاب انقلابی خودتان، مستقل از هرگونه «رسالت تاریخی» و «ضمانت متعالی»، کمپین خودمان باشد از آن حرف‌هایی است که مارکس عزیزمان خودش را با آن‌ها مشغول می‌کرد، عمل کنید؟»

این جنبه سراطی مارکوز بود. برای او اغلب طرح سؤال‌ها مهم‌تر از جواب دادن به آن‌ها بود. فکر می‌یاید هم‌چون زندگی باز و گسترده بماند و همراه زندگی شکوفا شود و ادعای کمال و تمامیت نکند.

موفقیت مارکوز در این بود: این فیلسوف توانست بشری را بوجود آورد، بشری که در خود و در دیگران همه منابع ته تنها هوش و ادراک بلکه حساسیت، تأثیرپذیری و احساس را بسیج کند. بشری که در عین حال که در همه جهه‌ها می‌جنگید و از پیشرفت‌های توحش در وحشت بود از همه آنچه خوب و زیبا بود لذت می‌برد. این هشتاد ساله مرد با لیمرخ پیر پرثده خمیده که تا پایان توسط جوانان و نوجوانانی از همه جا و از همه قبیل، احاطه شده بود، طراوت، لطف و شیفت‌های کودکی را داشت. او در یگانگی زندگی و اندیشه موفق شد.

xalvat.com

میشل بوسکه

درباره‌ها

• در اینجا فراتر میان مارکوز و سارتر دوران نخست روشن است. مردی با ده سال فاصله، از شاگردان هایدگر بوده‌اند.

- | | |
|--------------------------|-------------------------|
| 1. Henri Lefebvre | 10. Rudi Dutschke |
| 2. Jean Baudrillard | 11. Primitivisme |
| 3. Jacques Attali | 12. Forulisme |
| 4. Alain Touraine | 13. Ouvrierisme |
| 5. Jean - Francois Bigot | 14. dictature educative |
| 6. Brice Lalonde | 15. Rudolf Bahro |
| 7. Edmond Maire | 16. Alternative |
| 8. Roger Garaudy | 17. Michel Besquet |
| 9. Inge | |

irpress.org برگرفته از: «بانگانی مطبوعات ایران»

من با در نظر داشتن این ملاحظات، می‌خواهم درباب آن چه نوشته‌ام، اظهار نظر کنم:

همه نظریاتم را زیر عنوان این اظهار نظر کلی قرار می‌دهم؛ نظریه‌های نوممكن است كاملاً درست باشد. اما نوشته‌ات بطور ايجایی درستی آن‌ها را اثبات نمی‌کند. به‌طور کلی کتابت فقط چیزی را ارائه می‌دهد که می‌توان آن را برهان منطقی (منفی) خواند.

بگذار توضیح دهم. تو بررسی‌ات را با رد و حذف پیاپی خط‌مشی‌های نادرست سیاسی، چه فرصت‌طلبانه و چه خودانگیخته‌گرا، (درواقع دفاع از خود مسلحانه شورش ترولسکیستی اتحادیه کارگری، تبلیغ مسلحانه و غیره) آغاز می‌کنی. در مورد هر يك از این‌ها استدلال تو كاملاً قانع کننده است؛ یعنی دلایل و فاکت‌هایی را به‌میان می‌آوری که هم بی‌چون و چرا هستند و هم آن اندازه هماهنگ، که گفتار تو را مستدل و مستند می‌کند. از مطالعه این بخش‌های واضح و روشن و مستند بسیار چیزها آموختم. از این روست که می‌گویم برهان خلف تو خوب است.

حاصل این طرز کار، ایجاد فضای سیاسی و تئوریک معینی است. با حذف و کنار گذاشتن خط‌مشی‌های گوناگون، در حوزه مورد بررسی؛ پیش از چند منعی (از نظر تو، منشی چین و ویتنام) باقی نخواهد ماند. و اگر آن‌ها نیز از معادله خارج شوند، تنها يك خلا باقی می‌ماند که آنگاه می‌توان با يك تئوری جدید این فضای خالی را پر کرد.

اما يك لحظه صبر کن. یکی از جالب‌ترین نکات کتابت آن جاست که تئوری‌های چینی و ویتنامی را به‌نقد می‌کنی. جالب است، زیرا به‌قصد يك بررسی تطبیقی از موقعیت تاریخی این دو کشور آغاز می‌کنی و درست ماهیت همین تئوری‌ها که به‌منظور نقد، مورد بررسی قرار داده‌ای، ترا به‌مطالعه تاریخی شرایط این دو کشور وادار کرده است. اما در مورد تئوری‌ها و موضع‌گیری‌های پیشین، تو به‌این اکتفا کردی که آن‌ها را از طریق نقد و بررسی تناقضات درونی خود آن‌ها، یعنی تناقضات درونی نظام پیش نهادی. آن‌ها رد کنی. مثلاً بنای تعریف تو «دفاع از خود مسلحانه» پیشنهاد یا مفهوم خود آن (عدم تحرک، که با سازشی ضمنی با دشمن طبقاتی را در خود دارد، و یا اینکه متضمن آسیب‌پذیری مفرط است) رد می‌شود؛ در مورد انقلاب مداوم ترولسکیسم، نیز مفهوم خود آن است که محکومش می‌سازد (این امر که هر دهقان را یا کارگر سوسیالیست شمرده می‌شود، یا این اعتقاد که برای

تسخیر قدرت تنها کار لازم، اعتصاب عمومی انقلابی است. خلاصه، طرز برخورد یا کارگرائی، به‌منابه روکش مناسبی برای همه چیز، و سرانجام انکار تاریخ، «ترولسکیسم، یا غوطه مدام آن در ورطه متافیزیک و غیره». همین مطلب را در مورد مفهوم اسطوره‌ای رابطه بین حزب و نیروی چریکی (در حالی که حزب و رهبری آن در شهر است و از دور جنگ چریکی را رهبری می‌کند) می‌توان گفت. اما در مورد ویتنام و چین با پیروزی‌های تاریخی سر و کار داریم؛ نه تنها مفهوم خود آن‌ها به‌هیچ‌وجه محکومشان نمی‌سازد، بلکه درامشان به‌آن است و مسأله رد آن‌ها مثل موارد دیگر نمی‌تواند درمیان باشد، یعنی به‌سادگی با تحلیل تناقضات درون خود آن‌ها مردود انگاشته شوند (به‌علاوه، در این مورد نمی‌توان گفت که رهبری می‌اوزه با آن‌ها خطراتی که شهر در بر دارد، مقیم شهر است) تو آن‌ها را نه به‌خاطر مفهومشان، بلکه به‌خاطر واقعیت‌های تاریخی که آن مفهوم یا آن مطابقت دارد مردود شمرده‌ای. در این صورت چکیده استدلال تو چنین است: برای تمام دیگر واقعیت‌های سیاسی، باید مفاهیم دیگر و تئوری‌های سیاسی دیگری موجود باشد. بنابراین تواناگزیری به‌تحلیل تطبیقی کوتاه، اما مهمی از شرایط تاریخی پیردازی، وقتی می‌گویم «ناگزیری» به‌چنین تحلیلی پیردازی، منظورم آن نیست که به‌اکراه به‌این کار دست می‌زنی بلکه فقط این است که هدف، ترا به‌دنبال کردن این راه وادار می‌سازد. در حقیقت به‌نظم این تنها راه ثمر بخشی است که می‌توان در پیش گرفت، چه تو با واقعیت تاریخی خطیر و راستینی سر و کار داری.

اما بگذار این موضوع را برای چند لحظه کنار بگذاریم؛ دوباره به‌آن بخواهیم گشت.

xalvat.com

در این جاست که ملاحظاتم - یا دست‌کم پرسش‌هایم - آغاز می‌شود. همین که در نتیجه این نقدهای بیایی (از جمله نقدهای بسیار پیچیده‌تر اخیر)، میدان خالی شد، تو می‌گویی تنها يك راه وجود دارد و آن هم راه نیروی پارتیزانی است؛ همان است که باید نقش اصلی را ایفا کند؛ حلقه پیوند دهند؛ حیاتی همانست؛ همان است که باید بر آن تأکید شود؛ نیروی چریکی عصاره حزب است والی آخر. به‌بیان دیگر پیروزی همین که میدان را خالی کردی، فوراً با يك تئوری مثبت؟ جای خالی را پر می‌کنی. جالب‌تر از همه برایم شیوه ارائه و اثبات این تئوری است. در این جا به‌آنچه پیش‌تر ذکرش رفت می‌رسیم: فقدان هرگونه برهان ايجایی.

البته تو واژه «نیروی چریکی» را پیچوده بکار نمی‌بری، که به‌حال خود